

سیری کوتاه بر تفکرات سیاسی ایران



دکتر شاهین پهنادایان *

چکیده

سیری کوتاه بر تفکرات سیاسی ایران به ما این طور نشان می دهد که ساختار قدرت در ایران بر اساس یک نوع سلطنت مطلقه که بر تئوری « فره ایزدی » یا عطیه الهی به شخص خاص بوده شکل گرفته و این روند از دوران ایلامی تا ورود آریاییها و تشکیل سلسله های ماد و آنگاه هخامنشی ادامه داشت و فقط می توان گفت بر اثر تماس امپراطوری هخامنشی با یونانیان شیوه های غیر از حکومت سلطنتی را ایرانیان شناخته اند. اما فقط در تاریخ، در یک منبع که تاریخ هرودوت باشد ذکر از راه آینده درباره شیوه حکومت بعد از گئومات مغ به میان می آید که با سلطنت داریوش این مبحث نیز خاموش می شود. بعد از دو هزار و سیصد سال برخورد ایرانیان با مظاهر فرهنگ جدید به خصوص شکست بسیار سخت ایرانیان در جنگهای میان ایران و روس، به آنان خاطر نشان می کند که از جرگه تمدن دور افتاده اند. لذا با ورود اندیشه های جدید تحولات عظیمی در جامعه ایران اتفاق می افتد و دوره قاجاریه دوره آغازین گذر از حالت سنتی به مدرنیت است.

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

کلید واژه ها

سلطنت مطلقه، هخامنشیان، قاجاریه، مدرنیت، سنتی

اندیشه های قدرت عصر هخامنشی ، آغاز اندیشه های جدید عصر قاجاریه

آسیای جنوب غربی که تکیه گاه فرهنگی آن تمدن ایران است، از ازمه باستان یعنی دوره ایلامی و مادی و آنگاه هخامنشی و دوران بعد اشکانیان و ساسانیان و حتی بعد از اسلام به لحاظ سیاسی دارای حکومت موناشرسی یا سلطنتی بوده و این حکومت تقریباً غیر از موردی که در تاریخ هرودوت بعد از مرگ کوروش کبیر و در جریان درگیری های سیاسی جانشین وی روی داد و آن هم در سطح مباحث سیاسی که ذکر خواهد شد، تا دوره قاجاریه و جنگهای ایران روس که محل برخورد نظامی تمدن ایرانی با مدرنیته بود بر یک روش، یعنی سلطنت مطلقه، امورات ایران اداره می شد.

آریارمن جد اعلای داریوش هخامنشی پادشاهی را عطیه الهی می داند: «... این کشور پارس که من دارم... خدای بزرگ اهورا مزدا [آن را] به من عطا فرمود به خواست اهورا مزدا من شاه این کشور هستم...»^(۱)

داریوش نیز در کتیبه بیستون بند ۵ می گوید: «به خواست اهورا مزدا من شاهم، اهورا مزدا پادشاهی به من فرا آورد».^(۲)

ساسانیان نیز که آخرین سلسله حکومتی قدرتمند ایران باستان هستند و تئوری دین دولتی را اساس کار خود قرار داده اند این اندیشه را که سلطنت عطیه الهی است را در کتیبه های خود آورده اند. بنیانگذار این شاهنشاهی ساسانی در کتیبه های خود در نقش رجب و نقش رستم عین این مطلب را به تصویر کشیده است.

«... اورمزدا(اهورا مزدا) حلقه سلطنتی را در دست راست گرفته و عصای پادشاهی را با دست

چپ، هر دو علامت را به شاهنشاه عطا می کند...».^(۳)

این تفکر که قدرت، عطیه الهی است در دوران اسلامی بخصوص بعد از سپری شدن دوران خلفای راشدین کاملاً مشهود است. اگر در دوران اولیه، خلفا خود را خلیفه ی «رسول ا..» می نامیدند، در دوران بعدی به «خلیفه الله فی الارض» تغییر نام دادند. «این تفسیر تازه واژه «خلیفه» که از بیخ و بن با اسلام آغازین مغایر بود، می بایست رفته رفته به خواست پروردگار بخشاینده مهربان، خلیفه را جایگزین شهریاران آتش پرست و یا مسیحی گرداند. هنوز روشن نیست که این تحول در چه زمانی و در چه شرایطی روی داده است. آیا تاثیر بیزانس بر آن بوده است یا نه؟ تنها می توان گفت که لقب «خلیفه الله» در روزگار بنی امیه به کار رفته است. از فرزدق، شاعر روزگار بنی امیه چکامه هایی هست که در آن خلیفه، «خلیفه الله» نامیده شده است... عباسیان در این باره با گستاخی بیشتری دست به کار شدند و در روزگار مأمون (از ۸۱۳ تا ۸۳۳) برای نخستین بار پس از زفرم پولی عبدالملک، فرمانروای دولت، خودش را در روی سکه ها «خلیفه الله» نامید.^(۴)

و در تمام کتب و رسالات و دیوان های دوران اسلامی به خصوص در شاهنامه فردوسی این تئوری که سلطنت عطیه الهی است را می توان به خوبی دید، و این اندیشه به فرمانروای جنبه الهی می دهد. همان طور که در ابتدای سخن گفته شده فقط در تاریخ هرودوت آن هم فقط در حد بحث برای چگونگی روش زمامداری بعد از قضیه «گئومات مغ» بحثی بین سران پارس روی داد که خالی از لطف نیست، این بحث را در اینجا بیاوریم: « پنج روز دیگر پس از آن که هیجان مبارزه به آرامش انجامید همدستان درباره شالوده اقدامات آینده خویش به کنکاش پرداختند. در آن جلسه نظریاتی اظهار شد. بعضی از هموطنانم در امکان چنین مذاکره ای ابراز تردید کردند، اما بدون شبهه واقع شده است. نخستین سخنور اتانس بود و زمینه بیانش ترجیح بر قرار حکومت دمکراسی در ایران. او گفت: «به نظر من آن زمانه گذشت که یک نفر از میان ما همه کاره باشد و خود سرانه فرمانروایی کند و راه و رسم حکومت استبداد، نه خوشایند است و نه مایه خیر و صلاح شما. خود بهتر می دانید که فزونی قدرت و غرور چگونه کار کمبوجیه را تباہ ساخت و همان وضع و حال را هم در دوره گئوماتای مغ به رای العین دیدید. چگونه ممکن

است این طرز حکومت را با قواعد اخلاقی و سیاست تطبیق داد... اما حکومت مردم درست بر خلاف آن وضع و حال است. اولاً این طرز حکومت یعنی ایزونومی ظاهر و نام خوشایندی دارد که تساوی همگان در برابر قانون باشد. ثانیاً وقتی مردم زمامدار شوند دیگر رسم کار فرمانروای خودسر از بین خواهد رفت، دادگران و داوران با رأی عامه انتخاب می شوند و مسئول عمل خویش خواهند بود و در همه امور تعاطی افکار خواهد شد. از این رو پیشنهاد می کنم حکومت پادشاهی را کنار بگذاریم و مردم را صاحب اختیار سازیم چرا که در واقع نام و عنوان مردم و دولت یکی است.»

آنگاه مگابیز به سخن پرداخت. او قاعده الیگارش یعنی حکومت تنی چند (الیت ها م) را پیش نهاده اظهار داشت: «من با آنچه اتانس راجع به انصراف از حکومت شهریاری گفته است موافقم. اما رأی او درباره واگذاری اختیار امور در دست طبقه عامه درست نیست. توده مردم مشتی افراد بی سر و پا بیش نیستند و هیچ جماعتی به قدر ایشان از اهمیت مسئولیت غافل و مستعد تعدی و اجحاف نیست ... باید ما بهترین افراد صالح این سرزمین را انتخاب و اختیار زمامداری را به آنان تفویض کنیم. بدیهی است خود ما نیز جزو این دسته خواهیم بود و شکی نیست که تصمیمات شایسته ترین افراد بهترین تدبیرات خواهد بود.»

سخنور سومی، داریوش گفت: «تمام نکته هایی را که مگابیز درباره عوام الناس گفته است تأیید می کنم ولی با اظهاراتش راجع به حکومت تنی چند موافق نیستیم. اکنون هر سه قسم حکومت، دموکراسی، الیگارش و پادشاهی را که مورد توجه ماست تحت بررسی قرار می دهیم و فرض هم اینست که هر کدام از آنها در نوع خود بهترین باشد از لحاظ من سومی از دو تای دیگر به مراتب بهتر است ... همین آزادی خود را به چه کسی مدیون هستیم و کی آن را به ما تفویض کرده است؟ آیا از راه دموکراسی به دست آورده ایم یا به وسیله حکومت تنی چند عاید ما شده است و یا آنکه میراث دولتی پادشاهی است؟ این استقلال ما از برکت وجود یک نفر است (کوروش بزرگ . م) پس پیشنهاد می کنم رسم پادشاهی را کماکان نگاه داریم. به علاوه

بسیار نیکو است که از تغییر و تبدیل موازین قدیم که ما را وسیله خیر و فواید شده اند اجتناب ورزیم، وگرنه به مشکلاتی بزرگ دچار خواهیم گشت. ^(۵)

بر اثر اقدامات داریوش او پادشاه می شود و این روند تا دوره قاجاریه ادامه پیدا می کند. هر چند که با ظهور دولت صفویه که هم زمان با پدیده دولت کشورها بود، به علت عدم شناخت ایرانیان نسبت به نظام سیاسی دیگر باز اوضاع بر همان راه گذشته بنیان نهاده می شود. «اعلام تشیع اثنی عشری یا دوازده امامی در ۹۰۷/۱۵۰۱ به عنوان مذهب رسمی کشور تازه تأسیس صفویه که هنوز پایه های خود را تحکیم نکرده بود، از سوی شاه اسماعیل در تبریز مهمترین تصمیم او بود. همان طور که قبلاً گفته شد تشیع اثنی عشری شالوده یکی از پایه های قدرت رهبران صفویه بود، یعنی ادعای آنها مبنی بر اینکه نماینده امام دوازدهم مهدی (ع) (اگر نه خود امام) هستند؛ کیش علی (ع) حداقل از قرن سیزدهم / هفتم وابستگی نزدیکی با پیشرفت تصوف ایران یا باطنی گری اسلامی یافته بود و مقام مرشد کامل دومین پایه قدرت رهبران صفویه بود؛ سرانجام با اظهار این مطلب که حسین (ع) پسر کوچکتر علی (ع)، با دختر یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی ازدواج کرده است، شیعیان خاندان علی (ع) را با میراث کهن سلطنت در ایران و حق الهی شاهان ایران که منشأ آن «فرایزدی» آنان بود، پیوند داده بودند، این سومین پایه قدرت شاهان صفوی بود.» ^(۶)

تا اوایل حکومت قاجاریه که وقایع نگاران، فتحعلی شاه را «عقل کل» ^(۷) قلمداد کردند و جهادیه نویسان، او را «جلوه نور قدس و نخله طورانس و مظهر صنع الهی و زیور تخت پادشاهی» ^(۸) خواندند و مخالفت با او را «مخالفت با خدا و موجب غضب الهی» ^(۹) دانستند پادشاهی و تفکر مشروعیت الهی شاهان، نزد بسیاری از خواص و به تبع ایشان عامه مردم امری طبیعی و بی بدیل تلقی می شد.

اما با توجه به انقلاب کبیر فرانسه، رقابتهای استعماری انگلیس و روس و دخالت آنان در امور ایران که از راههای نظامی، «جنگهای ایران و روس» و «اعمال فشار نظامی انگلیس

درباره موضوع افغانستان « و اقتصادی منجر به بستن قراردادهای تجاری بین این دول و ایران شد و آشنایی دیوانسالاران ایرانی با تحولات جدید اروپا، به طور کل می توان گفت برخورد تمدن کهن ایرانی با مدرنیته اروپایی پایه های رژیم گذشته را که مبتنی بر حق الهی پادشاهان بود متزلزل و اوضاع به گونه دیگری رقم زده شد.

اما عصر حاکمیت قاجار، عصر آب افکندن به خوابگاه مورچگان بود؛ عصر آگاهی و تغییر؛ آگاهی بر مظاهر تمدنی غرب، به وجود « اندیشه ممالک بعیده»^(۱۰)، به واپس ماندگی^(۱۱) و تغییر وضع موجود.

نشانه های آگاهی و خودیابی از همان دهه های نخست حاکمیت قاجاران ظاهر شد. با وجود این که روابط بین ایرانیان و اروپا، به صورت آمد و شدهای هر از گاهی، چند صد سال پیش از این دوران آغاز شده بود، تراکم آمد و شدها و انعکاس مکتوب دیده ها و شنیده ها در عصر قاجاریه فزونی گرفت و عامل بیداری و خود آگاهی تدریجی ایرانیان شد. دیوان سالاران به وجود نظام های حکومتی غیر مطلقه و نهادهای مردم مدار اروپایی آگاهی یافتند.^(۱۱)

مسافران هند و اروپا نیز به تذکر حقوق ملت، تحدید اختیارات شاه، تأسیس مجلس شورا و خانه عدالت و لزوم انتظار امور سلطنت و مملکت پرداختند. میر عبداللطیف خان شوشتری می نویسد که در اروپا: « ... حکما ... به فکر انتظام سلطنت افتادند و آخر الامر همه را رأی بدین قرار گرفت که پادشاه را مسلوب اختیار کنند ... [پادشاه] قتل نفس یا اضرار احدی حتی زدن یکی از خدمه خود را قادر نیست. مادام که حکم قضاوت نشود هیچ سیاستی [مجازاتی] اجرا نگردد ... بعد از سلب اختیار از پادشاه، قوائم سلطنت را به سه امر مضبوط ساختند: پادشاه، و امرا و رعایا. بدین نحو که هر امری از امور عظیمیه اتفاق می افتد مادام که این سه فرقه یکی رأی نزنند آن کار صورت نگیرد. خانه ای بسیار عالی در پایتخت بنا نهادند و به شورا و خانه مشورت موسوم ساختند و به رعایا و بلوک تمامی قلمرو پیغام دادند که رعایای هر شهر و قصبه از جانب خود هر که را سزاوار دانند وکیل کنند که در پایه سریر سلطنت حاضر باشد تا کارها

به مشورت همگی انجام یابند ... و به جهت رفع مناقشات و مخاصمات بین الناس ... در بلدان عظیمه و قراء معمور بزرگ خانه ای بنا نهند و به خانه عدالت موسوم سازند ...»^(۱۲)

میرزا ابوطالب خان، با توجه به ساختار قدرت در انگلستان، مجلس را پادشاه واقعی قلمداد می کند و می نویسد :

« چون پادشاه و امرا بدون فتوای پرلمنت (پارلمان) بر کاری اقدام نمی نمایند، بر احکام پادشاهی نیز که مخالف صوابدید او باشد به بهانه عدم رضای پرلمنت غلبه تواند کرد ... در حقیقت سلطان با استقلال اوست.»^(۱۳)

کسروی درباره دو تن که منجر به آگاهی مردم شده اند می نویسد از کسانی که در زمان ناصرالدین شاه دلسوزی به توده و کشور نموده و به بیداری کوشیده اند یکی از میرزا ملکم خان اسپهانی و دیگری سید جمال الدین اسدآبادی شمرده می شود ...^(۱۴)

او درباره جمال الدین می نویسد :

« اما سید جمال الدین دوبار به ایران آمده، و دربار دوم در سال ۱۲۶۸ (۱۳۰۷) با دستور شاه او را از ایران بیرون کرده اند. سید مردی دلیر می بوده و از خود کامگی شاه و از سودجویی امین السلطان نکوهشها می کرده و مردم را می سهانید و می شورانیده و کسانی بر سر او گرد آمده بوده اند ...»^(۱۵)

اما میرزا ملکم خان، که کسروی در بالا از او به عنوان یکی از دو نفر که در آگاهی مردم کوشیده اند ایران نام برده، پر تألیف ترین و جنجالی ترین روشنفکر عصر ناصری است که در باب شخصیت، افکار و تعلقات دینی و ملی، خدمت و خیانت او، و همچنین درباره وابستگی و عدم وابستگی او به بیگانه، قضاوت متفاوت و متضادی صورت گرفته است. در سده نخستین سلسله قاجاریه، که آگاهی به بیداری و اصلاح طلبی در ارکان نظام مطلقه انجامید؛ رفع ظلم و ترقی خواهی کعبه آمال شد؛ مشروعیت الهی شاه در رأس ساختار قدرت، نشانه قرار گرفت؛ و ادبیات ظلم ستیز نصیحتگر جای خود را به ادبیات سیاسی چالشگر سپرد. میرزا ملکم

در این باره یکی از شخصیت‌های این جریان است، او نوشته است:

« نصیحت در طبیعت ظالم موثر نمی افتد. قریب به اوایل قرن حالا، عقلا فهمیدند که به جهت رفع ظلم و اصلا به ظالم نباید پرداخت، بلکه به مظلوم باید گفت که: ای خرا! تو که در قدرت و عدت و مکنت به مراتب از ظالم بیشتری تو چرا متحمل ظلم می شوی؟ از خواب غفلت بیدار شو! گور پدر ظالم را بسور!»^(۱۶)

او با توجه به ساختار قدرت ایران و آگاهی به قدرت مجتهدین در ایران پای آنان را نیز وارد این جریان می کند.

ملکم که « غفلت و بی قیدی اولیای ... دولت » را علت « خرابی های ایران » می دانست، چاره درد را در « علم و بصیرت ، و « راه ترقی » را در « قانون » می دید و بر این باور بود که چون قانون حاصل معجزه عقل انسان اروپایی است، چاره ای جز اخذ آن وجود ندارد. وی در پاسخ به این سخن که اینجا فرنگ نیست که هر کس هر چه بخواهد مجری بدارد، علما و مجتهدین پوست از سرها می کنند، می گوید: « ... مجتهدین را بی جهت متهم نکنید. باز الان در ایران هرگاه کسی هست که معنی نظم یورپ را بفهمد میان مجتهدین است. »^(۱۷)

حمله های بی پروای میرزا ملکم خان به قدرت مطلقه و چگونگی اداره نظام حکومتی که از اوایل سلطنت ناصرالدین شاه در پوشش قانون خواهی آغاز شده بود، با توجه به زمینه های قبلی ورود مفاهیمی از قبیل «آزادی» و « مساوات » و « قانون » به ادبیات سیاسی ایران، در قالب تحریر رساله های مختلف تداوم پیدا کرد و با نشر روزنامه قانون در دهه آخر سلطنت ناصرالدین شاه شدت بیشتری یافت.

این مباحث که عمدتاً از جانب دیوان سالاران و متجددین همفکر ایشان طرح می شد به طور طبیعی مخالفتها و مقاومت های شدیدی را بر می انگیخت. به ویژه اینکه به موازات توسعه افکار قانون خواهی که در صورت تحقق، الزاماً آزادی و مساوات را به دنبال می آورد - برخی تحریکات عملی نیز از جانب جمهوری خواهان^(۱۸)، بابیه، جمالی ها، ملکمی ها^(۱۹)، و علما صورت

می گرفت که باعث نگرانی دستگاه حاکمه و وابستگانش، از افشار مختلف می شد. یکی از مدافعان «سلطنت مقتدره» در سال ۱۳۱۵ قمری می گوید: «... بیهوده سرایان صفحه ارض که خود را جمهوری طلب و آزادیخواه نامیده اند در هر مملکت به سخن پردازی و خرافه سازی مشغول و به الحان مختلفه منکر هیأت سلطنت مقتدره شده اند و حالت جمهوری را در انظار جلوه می دهند ... فرمانروایی علمی است خدا داده به تحصیل کسب نمی شود ...». شارل مورسهای^(۲۰) ایرانی در مقابل اندیشه های جدید موضع گرفته.

روند حوادث با مقابله کردن با قراردادهای رژی و تالبوت و تحریم تنباکو و ترور ناصرالدین شاه سیر خود را دنبال می کنند. و آزاد اندیشی با انحصار طلبی به ستیز بر می خیزند اما نهایتاً مشروطیت در ایران با تمام تناقضاتش به ظهور می رسد که آن آغاز راه بود.

نتیجه گیری

از ازمه باستان نظام سیاسی ایران بر اساس سلطنت مطلقه بنیان نهاده شده بود و فقط آن هم به صورت بحث درباره چاره راه آینده در دوره هخامنشیان بعد از سرکوب گئومات مغ توسط داریوش و همدستانش مباحثی در زمینه دموکراسی و هواخواهی از حکومت اریستوکراسی (الیگارشی) مطرح شد و مانند شمعی در برابر تندباد سلطنت به خاموشی گرایید. این روند چه در دوره باستان و چه در دوره اسلامی تا زمان قاجاریه ادامه پیدا کرد برخورد تمدن ایران با موج مدرنیته که از انقلاب کبیر فرانسه برخاست، روند حوادثی را در ایران رقم زد و در نهایت به تغییر نظام سیاسی استبداد غیر منتظم سلاطین ایرانی به یک حکومت پارلمانی در ایران منجر شد. در کشاکش این حوادث اندیشه های جدید هوادارانی و اندیشه های نظام سنتی نیز هوادارانی داشته است که در راس اندیشه سازان حرکت‌های جدی می توان از سید جمال الدین اسدآبادی و میرزا ملکم خان نام برد. اما سیر حوادث نهایتاً منجر به تغییرات اساسی در ایران شد.

یادداشت‌ها

- ۱- رلف نارمن شارپ، **فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی** (شیراز: شورای مرکزی جشن‌های شاهنشاهی، ۱۳۶۴)، ص ۲۳.
- ۲- سنگینشته داریوش بزرگ، ترجمه ع. شاپور شهبازی (تهران: انتشارات موسسه تحقیقات هخامنشی ۲۵۳۴)، ص ۷۷.
- ۳- آرتور کریستن سن، **ایران در زمان ساسانیان**، ترجمه رشید یاسمی (تهران: دنیا کتاب، ۱۳۷۹، چاپ نهم) ص ۱۳۹.
- ۴- و.و. بارتولد، **خلیفه و سلطان**، ترجمه سیروی ایزدی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۷، چاپ دوم)
- ۵- هروودوت، **تواریخ**، ترجمه وحید مازندرانی (تهران: انتشارات افراسیاب، ۱۳۸۰، چاپ دوم)، ص ۲۲۰ و ۲۱۹ و ۲۱۸. پ
- ۶- راجرسیوری، **ایران عصر صفویه**، ترجمه کامبیز عزیزی (تهران: نشر مرکزی، ۱۳۷۲)، ص ۲۶.
- ۷- عبدالرزاق مفتون دنیلی، **مأثر السلطنیه**، به اهتمام غلامحسین صدری افشار (تهران: ابن سینا، ۱۳۵۱)، ص ۱۹۰. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ۸- میرزا بزرگ قائم مقام فراهانی، **جهادیه**، با مقدمه جهانگیر قائم مقامی (تهران: انتشارات فرهنگ ایران زمین، تجدید چاپ از روی چاپ سال ۱۳۳۴ ق)، ص ۵.
- ۹- میر عبداللطیف خان شوشتری، **تحفه العالم و ذیل تحفه**، به اهتمام صمد موحد (تهران: طهوری، ۱۳۶۳)، ص ۲۸۴.
- ۱۰- پ. ام ژوبر، **مسافرت به ارمنستان و ایران**، ترجمه محمود مصاحب (تبریز: چهر، ۱۳۴۷)، ص ۲۱۷.
- ۱۱- عبدالرزاق بیگ دنیلی، منشی نایب السلطنه عباس میرزا می نویسد: «... این طرفه که

اگر پیش از این یکی از اهل ایران یکی از اهل فرنگ را درین بلاد می دید، از وضع و هیأت و لباس ایشان تعجب می کرد و اهل ایران نمی دانستند که فرنگ چه قران است و ممالک ایشان در چه سمت است و پایتخت هر یک کجاست. در این عهد همایون و دولت روز افزون از یکساله و شش ماهه راه از جماعت انگلیس و فرانسه و روس از طرف هندوستان و اسلامبول غیر هما با اشیای نفیسه و اجناس غریبه به دربار گیتی مدار تردد می نمایند و تحف و هدایای خود را از نظر اشرف می گذرانند و مورد عنایت و مطرح التفات و احسان شایان می شوند. بزرگان [کذا] و کارگذاران دربار از کار و کردار جمیع طوایف ایشان استحضار حاصل کرده اند ...

« نک عبدالرزاق مفتون دنبلی، پیشین، ص ۱۴۲.

۱۲- میر عبداللطیف خان شوشتری، پیشین ۲۷۶ و ۲۷۹.

۱۳- مسیر طالبی یا سفرنامه میرزا ابوطالب خان، به کوشش حسین خدیوچم (تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۵۲)، ص ۲۴۲.

۱۴- احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۶، چاپ هجدهم) ص ۱۰.

۱۵- احمد کسروی، پیشین، ص ۱۱.

۱۶- میرزا ملکم خان، «کلمات متخلیه»، مجموعه آثار ملکم خان، تدوین و تنظیم محمد محیط طباطبائی (تهران: انتشارات علمی، [بی تا]) ص ۱۸۰.

۱۷- میرزا ملکم خان، «کتابچه غیبی یا دفتر تنظیمات»، پیشین، ص ۱۴-۶.

۱۸- اولین گزارش از حرکت جمهوری خواهی در عصر قاجاریه به زمان مرگ محمدشاه (شوال ۱۲۶۴) بازی می گردد. جهانگیر میرزا می نویسد: «... جمعی از خودخواهان بر سر میرزا نصرالله صدرالملک اجتماع کرده کنکاش می نمایند که باید دولت ایران را جمهوری نموده و امورات دولتی را منوط به مصلحت دید جمعی باید ساخت» جهانگیر میرزا، تاریخ نو، به اهتمام عباس اقبال (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۲۷)، ص ۳۱۷.